



بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان - 19 / مرداد / 1390

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای متعال را از اعماق جان سپاسگزارم که يك بار دیگر این توفیق را پیدا کردیم که در روز ماه رمضان در جمع شما جوانان عزیز، خوشرو حیه، پرانگیزه و پرنشاط ساعاتی بنشینیم و از شما بشنویم.

آنچه که برادران و خواهران و فرزندان عزیزم در اینجا بیان کردند، درست همان چیزهائی است که ما انتظار داریم آنها را از شما جوانها بشنویم. ممکن است در برخی از این اظهارات، نظر این حقیر و نظر آن گوینده‌ی محترم یکسان نباشد - یعنی ممکن است من آن حرف را قبول نداشته باشم - اما روحیه‌ی اندیشیدن، انتخاب کردن، با انگیزه بیان کردن، همان چیزی است که ما آرزوی آن را در جوانها داریم. ما میخواهیم شما فکر کنید؛ بر اساس فکر، بخواهید؛ بر اساس این خواستن، جرأت و جسارت بیان و ابراز پیدا کنید. ممکن است آنچه که شما میگوئید و میخواهید و مطرح میکنید، در کوتاهمدت هم تحقق پیدا نکند؛ ممکن است در يك برهه‌ی دیگری از زمان، به خاطر يك تجربه‌ی جدید، نظرتان هم عوض شود؛ اینها همه‌اش امکان‌پذیر است، ایرادی هم ندارد؛ اما نفس این روحیه، مطالبه‌گری و نشاط، همان چیزی است که جوان امروز ما به آن احتیاج دارد.

من حالا يك بحثی هم آماده کرده‌ام که عرض بکنم - که البته شروع يك بحثی است که ان شاء الله عرض خواهم کرد - لیکن قبلش درباره‌ی آنچه که دوستان بیان کردند، دو سه تا نکته هست که من عرض میکنم. اولاً دوستان، خیلی خوب صحبت کردند؛ بخصوص بعضی از صحبتها از لحاظ استدلال و منطق، کاملاً سنجیده و پاکیزه بود. من رؤس مطالب آقایان و خانمها را یادداشت کردم.

یکی از دوستان اظهار کردند که من درباره‌ی انتخابات نظر بدهم. به اعتقاد من وقتش حالا نیست. من درباره‌ی انتخابات حرفهائی دارم که ان شاء الله در آینده خواهم گفت.

یکی از دوستان اطلاع دادند که يك ستاد دانشجویی برای تحقیق در اقتصاد مقاومتی تشکیل شده. کار بسیار جالبی است. اینجور کارهای عمیق، همان چیزی است که کشور به آن احتیاج دارد. شما باید فکر کنید، مطالعه کنید، تحقیق کنید. این تحقیقها اگر به درد آن دستگاه مسئول هم نخورد یا به کار او نیاید یا نپسندد، قطعاً به کار شما می‌آید و به درد شما می‌خورد. این، کار بسیار جالبی است.

همچنین یکی دیگر از دوستان اطلاع دادند که در دانشگاه شریف مرکز مطالعاتی‌ای تشکیل شده و در این زمینه‌ها کار میکنند. اینها بسیار کارهای مهمی است. این انگیزه‌ی جوان دانشجو و فکور، خیلی برای آینده‌ی کشور مهم است. البته راه‌حلهائی که گفته شد، بعضی از آنها کاملاً درست است. این را هم من به شما عرض بکنم؛ در همین زمینه‌ی مسائل اقتصادی، پاره‌ای از آنچه که پیشنهاد و مطرح شد، ما اطلاع داریم که مد نظر مسئولین هست؛ درباره‌اش کار میکنند، تصمیم‌گیری میکنند، اقدام میکنند؛ منتها همه‌ی اقدامها یا به اطلاع نمیرسد، یا گفتنی نیست. به هر حال اینجور نیست که مسائل اقتصادی در مد نظر آن مسئولین نباشد.

انتقادهائی از برخی دستگاه‌ها شد. بلاشک برخی از این انتقادات وارد است، من هم همعقیده هستم؛ منتها در عالم نظر و تأمل، خیلی کارها را انسان فکر میکند، به ذهن انسان میرسد؛ اما در مقام عمل، کار به آن آسانی نیست؛ وقتی وارد میدان عمل میشوید، موانع گوناگونی در برابر آرزوها و خواستها و تشخیصهای انسان پیش می‌آید. خوب، موانع را باید برطرف کرد؛ اما عبور از همه‌ی موانع هم آسان نیست؛ گاهی هم زمان بر است؛ به این هم باید توجه باشد.

در مورد مسائل منطقه، یکی از دوستان اشاره کردند که مثلاً کار لازم، عمل لازم و تحرك لازم نبوده. من فی‌الجمله به شما عرض بکنم که اینجور نیست. در زمینه‌ی مسائل منطقه، دستگاه‌های ذی‌ربط کشور تحرك بسیار خوبی



داشتند و دارند. الان منطقه، میدان عظیم زورآزمایی است و دستگاه‌هایی که با این مسئله مرتب‌تند، حسابی وسط میدانند و دارند کار میکنند. خب، برخی از کارها قابل تبلیغاتی شدن نیست - یا ممکن نیست، یا لازم نیست، یا اشکال دارد - ولی به هر حال کار زیاد دارد میشود؛ این را توجه داشته باشید. در این زمینه، فضای درونی کشور هم خوب بود. حضور دانشجویان در بخشهای مختلف، اظهارنظرها نسبت به همین مسائل منطقه، اینها همه‌اش کمک میکند. این کار ادامه هم دارد و ان شاء الله روزبه‌روز هم ابعاد بیشتر و بهتری خواهد گرفت. غرض، تصور نشود که بی‌عملی بوده؛ نه، دارد کار میشود؛ کارهای خوبی هم انجام میگیرد.

يك نکته‌ای را این خانم محترم در مورد علوم انسانی بیان کردند، که کاملاً درست است. اولاً مطلبی که گفتند، بسیار مطلب سنجیده و دقیقی بود. اینکه پشت سر پیشرفت علوم، پیشرفت فکر وجود دارد؛ اینکه مبدأ تحول ملتها بیش و پیش از آنچه که علم و تجربه باشد، فکر و اندیشه است، کاملاً حرف درست و اثبات شده‌ای است. به همین دلیل است که من روی مسائل علوم انسانی حساسیت به خرج میدهم. ما به هیچ وجه نگفتیم که دانسته‌های غربی‌ها را که در زمینه‌های گوناگون علوم انسانی پیشرفتهای چند قرنی زیادی داشتند، یاد بگیریم یا کتابهای اینها را نخوانیم؛ ما میگوئیم تقلید نکنیم. در بیانات این خانم هم همین نکته وجود داشت و نکته‌ی درستی است.

مبانی علوم انسانی در غرب از تفکرات مادی سرچشمه میگیرد. هر کس که تاریخ رنسانس را خوانده باشد، دانسته باشد، آدم‌هایش را شناخته باشد، این را کاملاً تشخیص میدهد. خب، رنسانس مبدأ تحولات گوناگونی هم در غرب شده؛ اما مبانی فکری ما با آن مبانی متفاوت است. هیچ ایرادی هم ندارد که ما از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه و علوم ارتباطات و همه‌ی رشته‌های علوم انسانی که غرب ایجاد و تولید کرده یا گسترش داده، استفاده کنیم. من بارها گفته‌ام که ما از یادگیری به هیچ وجه احساس سرشکستگی نمیکنیم. لازم است یاد بگیریم، از غرب یاد بگیریم، از شرق یاد بگیریم - «اطلبوا العلم ولو بالصلین» (1) - خب، این که روشن است. ما از این احساس سرشکستگی نمیکنیم که این یادگیری به دانائی و آگاهی و قدرت تفکر خود ما منتهی نشود. همیشه که نمیشود شاگرد بود؛ شاگردی میکنیم تا استاد شویم. غربی‌ها این را نمیخواهند؛ سیاست استعماری غرب از قدیم همین بوده؛ میخواهند در دنیا يك تبعیضی، يك دو هویتی‌ای، يك دو درجه‌ای در مسائل علمی وجود داشته باشد.

یکی از علوم انسانی، تاریخ است. باز هم من توصیه میکنم که تاریخ بخوانید. تاریخ دوره‌ی استعمار را بخوانید تا ببینید غربی‌ها علی‌رغم ظاهر نونوار اتوکشیده‌ی ادکلن‌زده‌ی منظم و مرتب و داعیه‌های حقوق بشرشان، چه وحشیگری عظیمی در این مقوله کردند. نه اینکه فقط آدمها را بکشند؛ در دور نگهداشتن ملتها تحت استعمار خودشان از عرصه‌ی پیشرفت و امکان پیشرفت در همه‌ی زمینه‌ها هم تلاش زیادی کردند. ما میخواهیم این اتفاق نیفتد. ما میگوئیم علوم انسانی را یاد بگیریم تا بتوانیم شکل بومی آن را خودمان تولید کنیم و این را به دنیا صادر کنیم. بله، وقتی که این اتفاق افتاد، آنگاه هر يك نفری که از مرزهای ما خارج میشود، مایه‌ی امید و اتکای ماست. بنابراین ما میگوئیم در این علوم مقلد نباشیم. حرف ما در زمینه‌ی علوم انسانی این است.

یکی از دوستان اشاره کردند که امیرالمؤمنین در فرمان خود به مالك اشتر فرموده‌اند که آدمهای سوءاستفاده‌جو را رسوا کنید؛ شما گفته‌اید که افشاء نکنید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند موردی را که اثبات نشده، افشاء کنید. هیچ وقت چنین چیزی در بیان امیرالمؤمنین نیست، و این قطعاً از اسلام نیست. ما چطور چیزی را که اثبات نشده، به صرف اتهام، افشاء کنیم؟ ممکن است اینقدر حجم اتهام زیاد و وسیع باشد که يك عده‌ای به چشم يك امر قطعی و واقعی به آن نگاه کنند، اما هیچ پشتوانه‌ی استدلالی نداشته باشد، جائی ثابت نشده باشد. ما هیچ حجتی نداریم که این را بگوئیم. حتی من در همان جلسه‌ای که اشاره کردند، از این بالاتر را گفتم. من گفتم حتی جرمی که ثابت شد، اصل نباید بر افشای آن جرم باشد. بالاخره يك مجرمی است، يك غلطی کرده، مجازات هم میشود؛ خانواده‌ی او، فرزندان او، پدر و مادر او گناهی نکرده‌اند؛ ما چرا بیخود اینها را رسوا کنیم؟ مگر آنجائی که خود نفس



افشاء کردن، يك مصلحت بزرگی داشته باشد. بله، يك جائی هست كه نفس افشاگری در يك مسئله‌ی ثابت شده، مصلحتی دارد؛ آنجا ایرادی ندارد. این، منطق ماست. هیچ چیزی هم نه از امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) و نه از هیچیک از ائمه‌ی هدی (علیهم السلام) برخلاف این وجود ندارد. ما واقعاً حق نداریم افراد را به صرف گمان، متهم کنیم، مشهور کنیم؛ واقعاً جایز نیست؛ نه در سایت، نه در روزنامه، نه در تریبونهای گوناگون. حیثیت افراد را باید حفظ کرد.

در مورد اجرای سیاستهای اصل 44 از من پرسیده‌اند كه نظر شما چیست؛ آیا اجرا شده یا نه؟ خب، اگر بخواهیم تفصیلاً حرف بزنیم، این كه نمیشود. هر كدام از این فصول و بخشها يك شرحی دارد؛ اما اگر بخواهیم اجمالاً بگوئیم، باید عرض کنیم كه کارهای خوبی انجام گرفته. البته نه اینکه به تمام معنا كامل باشد، راضی کننده باشد؛ نه، نواقصی هم هست؛ لیکن حرکتی هم انجام گرفته. خب، مسئولین رسمی کشور گزارشهایی هم دارند میدهند؛ به این گزارشها با چشم حسن‌ظن باید نگاه کرد؛ یعنی نباید بنا را بر این گذاشت كه هرچه مسئولین می‌آیند میگویند، دروغ و درم و خلاف واقع است؛ نه، دارند گزارش میدهند. اصل را باید بر این گذاشت كه گزارشها گزارشهای واقعی است؛ ولو حالا ممكن است در آن يك مقداری مبالغه و اغراق یا ندیدن جوانب منفی وجود داشته باشد؛ لیکن غالباً گزارشها درست است. به هر حال نواقصی هست، اقداماتی هم شده.

در مورد تحول در شورای عالی انقلاب فرهنگی هم چرا، ما کاری كه باید انجام بدهیم، انجام داده‌ایم. حالا ترتیبات استفاده‌ی از شورای عالی انقلاب فرهنگی ترتیبات خاصی است. اولاً آنچه كه انسان دلش میخواهد، با آنچه كه در عمل اتفاق می‌افتد، يك فاصله‌هایی دارد؛ لیکن نه، يك تدابیری اندیشیده شده كه ان شاءالله این شورا میتواند فوایدش بیشتر باشد.

یکی از جوانهای عزیز گفتند مثل اینکه نسل جدید اگر بخواهد مسئولیت را به عهده بگیرد، خودش باید وارد میدان شود. من اتفاقاً این را تصدیق میکنم، باید خودش وارد میدان شود؛ منتها وارد میدان شدنش به چه معناست؟ صلاحیت کسب کند؛ صلاحیت علمی، صلاحیت عملی، صلاحیت حضور در میدان. بعضی‌ها هستند كار علمی هم کرده‌اند، عالم هم هستند، دانشمند هم هستند، اما اهل دردسر ورود در میدانهای عملیاتی نیستند. اما اگر کسی میخواهد واقعاً به مسئولیتهای کشور دست پیدا کند و این را برای خودش مهم میدانند، نه خدمت را - بالاخره خدمت، اعم از حضور در مسئولیت است؛ حضور در مسئولیت هم يك جور خدمت است؛ البته خدمت مؤثرتر و عمومی‌تر و بهتری است - خب، این صلاحیتهایی لازم دارد؛ صلاحیت علمی هم لازم دارد، صلاحیت عملی هم لازم دارد، انگیزه‌ی ورود در میدان هم لازم دارد.

توی پیاده‌رو یا معبر شلوغ كه انسان وارد میشود و حرکت میکند، هم تنه می‌زنند، هم تنه می‌خورد؛ چیز طبیعی است. آدم بخواهد تنه نخورد، تنه نزنند، باید توی خانه بنشیند. البته توی خانه هم میشود نشست، یا يك گوشه‌ای هم میشود رفت، كار خوبی هم انجام داد؛ اما وقتی انسان وارد عرصه‌ی اجتماعی شد - چه عرصه‌ی سیاسی، چه عرصه‌های گوناگون مدیریتی - این تنه خوردن دارد.

الان شما ملاحظه کنید؛ شما يك مشت جوان عزیز پاکیزه‌ی خوش‌روحیه‌ی پاكدل، اینجا می‌ایستید و از بالا تا پائین را انتقاد میکنید، کسی هم نمیگوید چرا؛ من هم كه مستمع شما هستم، شما را تحسین میکنم؛ نه تحسین زبانی، قلباً تحسین میکنم. خب، آنهایی كه شما ازشان انتقاد میکنید، خیال میکنید کی‌اند؟ آنها همین جوانهای خوبی‌اند كه كار کردند، زحمت کشیدند، مجاهدت کردند، حالا هم به يك مسئولیتی رسیدند، يك کاری را هم دارند میکنند. خب، این كار ممكن است يك خطاهایی هم داشته باشد، انتقاد شما هم وارد باشد. مدیریت، اینجوری است. شما هم كه وارد میدان مدیریت شدید، همین حرفها هست؛ يك جوانی می‌آید اینجا می‌ایستد و از شما انتقاد میکند. الان شما ایراد دارید كه چرا مدیر پیر است، مشاور جوان است. میگوئید مدیر جوان باشد، مشاور پیر باشد. می‌آیند



به من شکایت میکنند و کاغذ مینویسند راجع به همین مشاوران جوان، و انتقاد میکنند: آقا این مشاور جوان در فلان وزارتخانه اینجوری کرده. در حالی که آن مشاور جوان، یک جوان دانشجوی کارشناسی ارشد یا دکتری یا تازه فارغ التحصیل است. گناهی هم نکرده، اما مورد انتقاد قرار میگیرد. خب، یک چنین انگیزه‌هایی لازم است. انسان این آمادگی و این صلاحیت را برای خودش فراهم کند، وارد میدان بشود، حتماً مسئولیت هم گیرش می‌آید.

یکی از برادران عزیزمان که اینجا خیلی خوب هم صحبت کردند، اول صحبتشان گفتند که اینجور داریم کار میکنیم تا بدانند هنوز کسانی هستند. این تعبیر «هنوز» را به کار نبرید. هنوز، معنایش این است که انتظار داشتید نباشد. نه، چنین انتظاری نیست. انتظار و توقع ما درباره‌ی مسئله‌ی انقلاب، خیلی فراتر از این حرفهاست. نگوئید هنوز کسانی هستند. بله، متن جامعه، متن انقلاب است. حالا بحثی که من عرض خواهم کرد، یک مقدارش هم راجع به همین مسئله است.

این حرکت دانشجویی سازندگی هم بسیار جالب و بسیار لازم است؛ کار خیلی خوبی است. خب، فقط خواستم این چند نکته را عرض کنم. مطالبی که دوستان بیان کردند، من خلاصه‌اش را یادداشت کردم که در ذهنم بماند. البته تفصیل اینها هست؛ بررسی میشود، دنبال میشود. نباید هم تصور شود که اینها فراموش میشود؛ نه، اینها یا به طور خاص و ویژه مورد توجه قرار میگیرد و رویش کار میشود، یا اینکه حداقل به ایجاد تجربه‌ها و آگاهی‌ها و دانائی‌های متراکم کمک میکند؛ یعنی هیچکدام از این گفتنها و اظهارنظرها هدر نمی‌رود. آن مطلبی که من میخواهم عرض بکنم، در واقع شروع یک بحث است، که حالا این بحث را بعد خود شما جوانها ان شاء الله در محافلтан باید دنبال کنید. در این شش هفت ماه گذشته، من در چند سخنرانی به ثبات نظام و انقلاب اشاره کردم و گفتم که ثبات و استمرار و استقرار نظام جمهوری اسلامی از جمله‌ی مهمترین عواملی بوده است که ملت‌های منطقه و ملت‌های مسلمان را امیدوار کرده و میتوان گفت نقش مؤثری در ایجاد این حرکت عظیم اسلامی منطقه و آزادی و بیداری ایفاء کرده. امروز میخواهم یک مقداری راجع به ثبات و استمرار و استقرار انقلاب مطلبی را عرض کنم؛ یک مقداری آن را باز کنم.

تحولات بزرگی در جامعه رخ میدهد، که نمونه‌ی بارزش انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی است. این تحول را کی به وجود می‌آورد؟ یک نسلی به وجود می‌آورد؛ که البته معلول شرائطی است که برای آن نسل پیش آمده، اما برای نسل قبل و نسل‌های قبل پیش نیامده بود؛ مثل انقلاب اسلامی. یکی از دو حال پیش خواهد آمد: یا این است که وقتی این تحول به وسیله‌ی این نسل به وجود آمد، نسل‌های بعدی این را پی می‌گیرند، دنبال میکنند، تکمیل میکنند، ادامه میدهند. در این صورت، این یک جریان ماندگاری خواهد شد؛ «و اما ما ینفع الناس فی الأرض» (2) خواهد شد؛ یعنی جایگزین میشود، مستقر میشود. یا این است که نه، نسل‌های بعد - حالا نسل‌های بعد که می‌گوئیم، نه لزوماً نسل سنی؛ یعنی کسانی که از آن گروه اول تحویل می‌گیرند، که ممکن است خودشان هم جزو همان نسل سنی آن گروه اول باشند - تحت تأثیر عوامل گوناگون، کار را دنبال نمیکند؛ دچار رکود میشوند، دچار انحراف میشوند، دچار زاویه میشوند. در این صورت، آن تحول فوئادش را برای مردم از دست میدهد و خسارت‌هایی که بالاخره در یک تحول پیش می‌آید، برای مردم میماند و جبران هم نمیشود. کلی مسئله این است.

در تحولاتی که در طول دو سه قرن اخیر، که قرن انقلاب‌های بزرگ است، اتفاق افتاده، هرچه من نگاه کردم - حالا شما مطالعه کنید، شاید مواردی را شما پیدا کنید - موردی را پیدا نکردم که مثل انقلاب اسلامی، تحولی که در دوره‌ی اول پدید آمد، در دوره‌های بعد یا دهه‌های بعد، با همان شکل، با همان هدفها، به سوی همان آرمانها و با همان جهتگیری‌ها ادامه پیدا کند. یا اصلاً ادامه پیدا نکرده، مثل انقلاب شوروی؛ یا ادامه پیدا کرده، منتها با یک فترتی، با یک فاصله‌ی طولانی زمانی، همراه با مرارته‌ها و محنت‌ها و سختی‌های فراوان، مثل انقلاب کبیر فرانسه، مثل استقلال



آمریکا؛ حالا تعبیر کنیم به انقلاب یا هرچه. آن اهداف اولیه در نهایت به یک شکلی تأمین شد، اما با زحمات زیاد و با یک فاصله‌ی طولانی. مثلاً در همین انقلاب کبیر فرانسه، «کبیر» که میگویند، به خاطر این است که بعد از این انقلاب، دو سه تا انقلاب دیگر در طول پنجاه شصت سال در فرانسه اتفاق افتاد؛ منتها آن انقلاب اول، انقلاب مهمتر و مؤثرتری بود که در سال 1789 - برای اینکه یادتان بماند: هزار، بعد هفت، هشت، نه! این، سال انقلاب کبیر فرانسه است - علیه حکومت سلطنتی فرانسه به وقوع پیوست؛ یعنی همین کاری که در ایران انجام گرفت. البته آن خانواده‌ی سلطنتی که آن وقت در فرانسه حکومت میکردند، خیلی ریشه‌دارتر و مقتدرتر بودند از این خانواده‌ی پیژری پهلوی ما! خانواده‌ی بوربن‌ها بودند، چند صد سال بود که اینها بر فرانسه حکومت میکردند، در میانشان پادشاهان بسیار مقتدري از همین سلسله وجود داشتند. این انقلاب در این سالی که گفتم - 1789 میلادی - اتفاق افتاد. خوب، انقلاب، یک انقلاب مردمی به تمام معنا بود؛ یعنی واقعاً مردم حضور داشتند - مثل انقلاب خود ما - رهبران هم رهبران صدرصد مردمی و دارای افکار نو و به دنبال ایجاد یک جامعه‌ی مردمی. البته آنچه که مورد نظرشان بود، ایدئولوژیک نبود، اعتقادی نبود؛ اما میخواستند یک حکومت مردمی داشته باشند، میخواستند یک حکومت مردم‌سالار داشته باشند. خوب، این انقلاب در این سال اتفاق افتاد. به فاصله‌ی سه چهار سال، آن گروه اولی که انقلاب را انجام داده بودند، به وسیله‌ی گروه تندرو افراطی شدید کنار زده شدند؛ بعضی‌شان اعدام شدند و این گروه افراطی سر کار آمدند. چهار پنج سال این گروه افراطی سر کار بودند؛ بعد بر اثر شدت عملی که با مردم به خرج میدادند، از طرف مردم مورد عکس‌العمل قرار گرفتند و کنار زده شدند. عده‌ای از آنها اعدام شدند و یک گروه سومی سر کار آمدند. یعنی در ظرف حدود یازده، دوازده سال - تا سال 1800 - سه گروه سر کار آمدند که هر کدام آن گروه قبلی خودشان را قلع و قمع و نابود کردند. در همین ده یازده سال اول، شخصیت‌های معروف سیاسی‌ای از گروه‌های انقلابی اعدام شدند. بعد هم این هرج و مرجی که به وجود آمد - در یک کشوری با این خصوصیات، بدیهی است که هرج و مرج به وجود می‌آید - مردم را خسته کرد؛ تا اینکه یک گروه سه نفره تشکیل شد، که ناپلئون جزو این گروه سه نفره بود؛ یک افسر جوانی بود که فتوحاتی هم در مصر کرده بود - که حالا داستانهایش فراوان و مفصل است - عنوانی پیدا کرد و آمد بر این گروه سه نفره حاکم شد و بعد هم پادشاه و امپراتور شد. همین کشوری که با آن همه خسارت، پادشاهی را کنار گذاشته بود و لوئی شانزدهم و زنش را اعدام کرده بود، دوباره تبدیل شد به پادشاهی و روی کار آمدن ناپلئون. البته ناپلئون شخصیت نظامی مقتدر فعالی بود و برای فرانسه هم کارهای بزرگی انجام داد. او کارهای غیر نظامی هم دارد، منتها عمدتاً کارهای او نظامی است. چند تا از کشورهای اروپائی را به فرانسه ملحق کرد؛ ایتالیا را، اسپانیا را، سوئیس را جزو فرانسه کرد. چند تا کشور اروپائی به وسیله‌ی او فتح شدند و جزو فرانسه شدند؛ که البته بعد از رفتن ناپلئون، یکی یکی از فرانسه جدا شدند؛ یعنی این فتوحات، ناپایدار بود. اما کشوری که با آن همه خسارت انقلاب کرده بود، به حکومت مردمی رسیده بود، به آسانی دوباره تبدیل شد به حکومت پادشاهی. بعد از تبعید و مرگ ناپلئون - یعنی حدود 1815 - تقریباً حدود پنجاه سال حکومت پادشاهی در فرانسه استقرار داشت؛ البته با تحولات بسیار سخت و رقتبار و مرارتبار؛ که شما اگر رمانهای قرن نوزده فرانسه را بخوانید، کاملاً نشانه‌ی این انقلابها و این مرارتها و این محنتها و این تلخی‌ها برای مردم فرانسه را در این کتابها خواهید دید؛ از جمله کتابهای ویکتور هوگو و بالزاک و دیگران.

البته بعد در سال هزار و هشتصد و شصت و خرده‌ای، مجدداً باز یک انقلاب دیگری به وقوع پیوست و آن پادشاهی که از قوم و خویشهای ناپلئون هم بود - ناپلئون سوم - کنار زده شد و حکومت جمهوری سر کار آمد؛ که حالا جمهوری‌ها هم تغییر پیدا کرد: جمهوری اول، جمهوری دوم، جمهوری سوم، تا رسید به اینجائی که امروز شما کشور فرانسه را ملاحظه میکنید، که یک حکومت مردم‌سالار و دموکراسی است. انقلاب فرانسه با این مرارتها مواجه بود؛ یعنی در آغاز پیدایش خود این توان و ظرفیت و تمکن را نداشت که خودش را در بین مردم خودش جایگزین کند،



مستقر کند و ادامه و استمرار پیدا کند. تقریباً در همه‌ی تحولاتی که در این دوره‌ی طولانی دویست ساله و صد و پنجاه ساله و صد ساله در دنیا اتفاق افتاده، این وجود دارد.

عین همین قضیه در آمریکا اتفاق افتاده. انقلاب آمریکا - یعنی به اصطلاح آزادی آمریکا از دست دولت انگلیس - پنج سال، شش سال قبل از انقلاب فرانسه است؛ یعنی حدود سال 1782. البته آن وقت آمریکا جمعیت چهار پنج میلیونی‌ای بیشتر نداشته. یک حرکتی کردند، یک دولتی تشکیل دادند، شخصیت‌هایی سر کار آمدند - مثل همین شخصیت معروف جورج واشنگتن و دیگران و دیگران - لیکن اینها هم همین طور. بعد از آن حرکت اولیه‌ای که اینها انجام دادند، ملت آمریکا محنتها کشیدند و جنگهای داخلی عجیب و غریبی را پشت سر گذاشتند، که در یکی از جنگهای داخلی - که مهمترین جنگ داخلی بین شمال و جنوب است؛ یعنی در واقع شمال شرقی و جنوب شرقی؛ چون آن وقت غرب آمریکا تازه هنوز در اختیار این کشور و این دولت قرار گرفته بود - در طول چهار سال اقلای یک میلیون نفر کشته شدند. البته آن وقت آمار هم وجود نداشته؛ آن کسانی که نوشتند و حرف زدند، این را میگویند. تا بالاخره بتدریج بعد از گذشت تقریباً صد سال از استقلال آمریکا، دولت یک استقراری پیدا کرده و توانسته حرکت خودش را در همان بسترهای قبلی ادامه بدهد.

البته ماجرای جنایت‌هایی که اتفاق افتاده، فاجعه‌هایی که به وسیله‌ی همان حاکمان و اطرافیان و ارتششان اتفاق افتاده، داستان غم‌انگیز طولانی عجیبی است: حمله‌ی به کشورهای همسایه، تعرض به شهروندان اصلی - یعنی سرخپوستها - قلع و قمع قبائل سرخپوست. من تأسف میخورم که جوانهای ما این قضایا را نمیدانند. وقتی انسان بداند که آنچه امروز از تمدن و از پیشرفت و از ثروت در بعضی از این کشورها وجود دارد، محصول چقدر خرابکاری و بدعملی و سنگدلی و بی‌انصافی است، آن وقت نسبت به کاری که باید انجام بگیرد، نسبت به وظیفه‌ای که انسان دارد، یک افق دید دیگری پیدا میکند.

در شوروی هم یک جور دیگر اتفاق افتاد. در شوروی هدف‌هایی که ترسیم شده بود - که هدفهای آن، عقیدتی و ایدئولوژیک بود - تحقق پیدا نکرد. اصلاً ادعا شده بود که حکومت شوروی یک حکومت مردمی است، حکومت توده‌ای است، سوسیالیست است؛ حکومت توده‌ای مردمی متکی به حرکت مردم و متعهد به نیازهای مردم؛ این از همان سالهای اول نقض شد. بعد از 1917 که سال انقلاب شوروی است، پنج شش سالی که گذشته بود، راه عوض شد؛ مردم از محاسبات دولت به معنای حقیقی کلمه حذف شدند؛ یک حزب کمونیست با چند میلیون عضو حاکم شد و در حزب کمونیست هم حاکم، همان چند نفری بودند که در هر دوره‌ای در رأس بودند. حالا در دوره‌ای مثل دوره‌ی استالین، حاکم یک نفر بیشتر نبود؛ اما در دوره‌های بعد، آن هیئت اصلی حزب کمونیست، همه‌کاره‌ی کشور بودند. چه فشارهایی به مردم وارد آمد، چه محدودیتهایی ایجاد شد، مردم چه محنتی کشیدند. در آن دوره‌ها نوشته‌هایی از درون شوروی درز میکرد، بیرون میرفت؛ بعضی‌هایش هم به فارسی ترجمه میشد، ما هم مطالعه میکردیم. تا قبل از سقوط شوروی، خیلی از این زوایای دشوار و تلخ پنهان بود؛ بعد از سقوط شوروی بود که خیلی چیزها معلوم شد، که چه کارهایی میکردند، چه محدودیتهایی بوده. ادبیاتی که آفریده شد، نشان‌دهنده‌ی سختی زندگی مردم در دوران حکومت شوروی بوده. یعنی انقلاب بکل از اول زاویه پیدا کرد؛ نه اینکه استمرار پیدا نکرد، اصلاً به وعده‌های اولیه عمل نشد.

خب، اینها انقلاب‌هاست. حالا یک شبه انقلاب‌هایی هم در منطقه‌ی خاورمیانه و عمدتاً شمال آفریقا و آمریکای لاتین داریم که در واقع انقلاب نبود؛ غالباً کودتا بود. در اواخر دهه‌ی 50 و اوائل دهه‌ی 60 در کشورهای شمال آفریقا - یعنی مصر و لیبی و سودان و تونس - یک حرکت‌های انقلابی با گرایش چپ اتفاق افتاد. همه‌ی این کشورها، کشورهای انقلابی بودند؛ اما جز استثناهای معدودی، همان کسانی که خودشان عوامل انقلاب بودند، از انقلاب منحرف شدند. انقلاب‌ها، انقلاب‌های چپ بود، ضد آمریکائی بود، ضد انگلیسی یا ضد فرانسوی بود؛ مردم را اینجوری توی



میدان آورده بودند ؛ اما همان کسانی که خودشان در رأس این انقلابها قرار داشتند، عملاً منحرف شدند و به سمت همان نیروهای استعمارگر غلتیدند! یکی‌اش همین بورقیبه‌ی تونس بود. خب، بورقیبه رهبر انقلاب تونس بود ؛ اصلاً انقلاب تونس را او به وجود آورده بود ؛ اما خودش تبدیل شد به يك عنصر دست‌نشانده‌ی غرب و فرانسه ؛ رفت در آن جهت، که بعد هم بن‌علی بود که دنبال او آمد. یا در مصر، انورسادات جزو یاران جمال عبدالناصر بود ؛ جزو کسانی بود که کودتا یا به قول خودشان انقلاب افسران آزاد را به وجود آورده بودند ؛ اصلاً حرکت افسران آزاد در زمان جمال عبدالناصر، با شعار «نجات فلسطین» بود ؛ اما کارشان به آنجا رسید که با غاصب فلسطین آشتی کردند، علیه مردم فلسطین توطئه کردند، و در این اواخر کار به جایی رسید که حتی با صهیونیستها همکاری کردند برای محاصره‌ی فلسطین، برای محاصره‌ی غزه، برای نابودی مردم فلسطین! یعنی صد و هشتاد درجه جهت آن حرکت اولیه عوض شد.

یا در سودان. به نظرم شماها یادتان نیست از ثمیری. ما از روی کار آمدن ثمیری هم یادمان هست. ثمیری يك افسر انقلابی بود که در واقع سودان را از دست غرب نجات داد ؛ اما همین ثمیری بتدریج رفت به سمت غرب، تبدیل شد به يك عامل غرب ؛ که این انقلابیون بعدی که امروز در سودان سر کار هستند، علیه او قیام کردند و کشور را از دست او بیرون آوردند. جعفر ثمیری از يك عنصر ضد غربی که علیه حکومت غربی کودتا میکند، بتدریج تبدیل میشود به يك عنصر غربی مستخدم غرب و کارگزار غرب و مزدور غرب! بقیه هم همین جورند. من یادم هست که در سالهای دهه‌ی 40 شمسی در مشهد، ما رادیوی صوت‌العرب مصر را - که زمان عبدالناصر بود - میگرفتیم و میشنیدیم. جمال عبدالناصر به لیبی رفته بود و به اتفاق همین قذافی - که آن وقت يك جوان بیست و هشت نه ساله‌ای بود که کودتا کرده بود - و همان جعفر ثمیری، هر سه در رادیوی صوت‌العرب مصر سخنرانی میکردند. آنها با همدیگر اجتماع داشتند و حرفهای انقلابی و تند میزدند. همین قذافی شعارهایی میداد که ما آن وقت به هیجان می‌آمدیم. ماها غالباً در عین مبارزه بودیم. گرفتن این رادیو هم خلاف قانون بود. ما با بعضی از رفقا - که یکی‌مان رادیو داشت - شب میرفتیم در يك خانه‌ای می‌نشستیم و رادیوی صوت‌العرب را گوش میکردیم. حرکتها اینجوری بوده. یعنی انقلابها بر اثر عوامل گوناگون، یا از همان اول منحرف شدند، یا بعد از اندکی منحرف شدند. گاهی این انحراف، ده‌ها سال هم طول کشیده. در کشوری مثل فرانسه، این انحراف هفتاد و چند سال به طول انجامید، تا اینکه توانست بتدریج پاره‌ای از اهداف را - آن هم نه همه‌ی اهداف را - تحقق ببخشد. انقلاب اسلامی يك استثناء است. انقلاب اسلامی حرکتی بود که با اهداف مشخصی - ولو آن اهداف که مشخص هم بود، در يك جاهائی کلی بود ؛ بتدریج خرد شد، روشن شد، مصادیقش معلوم شد ؛ اما اهداف، اهداف روشنی بود - به وجود آمد. هدف اسلام‌خواهی، هدف استکبارستیزی، هدف حفظ استقلال کشور، هدف کرامت‌بخشی به انسان، هدف دفاع از مظلوم، هدف پیشرفت و اعتلای علمی و فنی و اقتصادی کشور ؛ اینها اهداف انقلاب بوده. انسان وقتی در فرمایشات امام (رضوان الله علیه) و در اسناد اصلی انقلاب اینها را نگاه میکند، می‌بیند که همه‌ی اینها در متون اسلامی هم ریشه دارد. مردمی بودن، متکی به ایمان مردم، عقاید مردم و انگیزه‌های مردمی و عواطف مردمی، جزو پایه‌های اصلی انقلاب است. این خط ادامه پیدا کرده ؛ این خط انحراف پیدا نکرده، این خط زاویه نخورده. امروز سی و دو سال از انقلاب می‌گذرد ؛ این خیلی حادثه‌ی مهمی است.

این ثبات انقلاب و استقرار انقلاب که ما می‌گوئیم، یعنی این. ما يك حرفی را زده‌ایم: «انّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا». (3) ملت ایران «ربّنا الله» را گفت، پایش ایستاد. این ایستادن پای این سخن، از نسلی به نسل دیگر منتقل شد. امروز شما جوانهایی که این بیانات پرنشاط و شاداب و صادقانه و پرتپش را اینجا مطرح کردید، احتمالاً هیچکدامتان در آغاز انقلاب در این دنیا نبودید، دوره‌ی انقلاب را ندیدید، دوره‌ی جنگ را ندیدید، زمان امام را درک نکردید ؛ اما خط، همان خط است ؛ راه، همان راه است ؛ هدف، همان هدفهاست ؛ مطالبی که گفته میشود، درست



همان مطالبی است که آن روز اگر میخواستیم بگوئیم، میگفتیم. من هفته‌ای يك بار دانشگاه تهران می‌آمدم و آنجا با دانشجویها جلسه داشتیم و نماز میخواندیم؛ بعد از نماز هم پاسخ به سؤالات و سخنرانی بود که مدتها ادامه داشت. همان حرفهائی که آن وقت ما آنجا میگفتیم و دانشجویها میگفتند، همان حرفه‌است؛ البته امروز پخته‌تر است، سنجیده‌تر است، کارشناسانه‌تر است. احساسات به همان اندازه وجود دارد، اما در مطالبی که امروز توی محیط دانشجویی گفته میشود، عقلانیت، بیشتر از آن زمان است؛ این خیلی بارزش است.

خب، این تا حالا تحقق پیدا کرده؛ از حالا به بعد چی؟ آنچه که من می‌خواهم بگویم، همین يك جمله است: از حالا به بعد تکلیف نسل جوان کنونی و عمدتاً دانشجویی همین است که این خط را در همان جهتگیری، به سوی تکامل بیشتر ادامه بدهد و پیش ببرد. این مشخص میکند که در محیط دانشجویی تکلیف ما چیست. کار مال شماس. این نسلی که ماها در آن حضور داشتیم و فعال بودیم و نیروی جوانی داشتیم و جوانی‌مان را مصرف کردیم، رو به اضمحلال است؛ مثل همه‌ی چیزهای عالم، رو به فنا و زوال است. نسلی که امروز این حقیقت را تحویل میگیرد، شما هستید؛ جوانهای امروز، دانشجویهای امروز هستند. در آینده مسئولیتهای کشور با شماست. طراحان کشور، تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان، شماها خواهید بود. میتوانید همین راه را ادامه بدهید، آن را به تکامل برسانید، از ظرفیتهای استفاده نشده استفاده کنید، خلأها را پر کنید و همین چیزهائی را که هی شما میگوئید این اشکال هست، این اشکال هست، این اشکال هست، انتقاد، انتقاد، انتقاد - که درست هم هست - برطرف کنید؛ میتوانید هم این کار را نکنید. نسل جوان امروز میتواند تصمیم بگیرد بر بی‌عملی. البته چنین تصمیمی نخواهد گرفت؛ من شك ندارم. نسل جوان به خاطر ریشه‌ی دینی این حرکت و پایه‌ی مستحکم اعتقادی این حرکت، این راه را ادامه خواهد داد. برای اولین بار در تاریخ انقلابهای گوناگون در دنیا، انقلابی به وجود آمده است و خودش را به دنیا عرضه خواهد کرد و حرف اول و اصول و ارزشهای اولیه‌ی خودش را با همه‌ی وجود، بدون انقطاع استمرار بخشیده و ان شاء الله آن را به هدفهای نهائی خودش میرساند.

خب، شما تشکلهای دانشجویی و زبدگان و نخبگان دانشجویی هستید؛ در واقع گلچینی از مجموعه‌ی عظیم چند میلیونی دانشجویی کشور هستید که اینجا جمع شده‌اید - البته این حرفها را بعداً بقیه‌ی دانشجویان هم میتوانند بشنوند، در تلویزیون و مطبوعات پخش میشود؛ هر کس بخواهد، طبعاً میشنود - شما باید تصمیم بگیرید. بدانید این حرکت مبارک و متکی به این ارزشها، وابسته است به انگیزه، همت، شجاعت، قدرت تفکر و عزم راسخ شما. شماها هستید که باید این را ادامه بدهید.

الحمد لله تا امروز انقلاب خوب پیش رفته. همین طور که عرض کردم، ما از هدفها منحرف نشدیم، زاویه پیدا نکردیم؛ آن بلاهائی که سر آن انقلابهای عظیم و بزرگ آمد، سر انقلاب ما نیامد. حوادث گوناگونی که پیش آمد، همه جا انقلاب بر اینها فائق شد و با همان موازین خودش، توانست خودش را حفظ کند و تا امروز به تکامل هم برساند.

انقلاب، کشور را هم پیش برده. این پیشرفتی که امروز شما در بخشهای مختلف کشور مشاهده میکنید - که من در صحبت با مسئولان نظام، دو سه روز پیش مختصری از آن را اشاره کردم - هیچ وقت در قرنهای اخیر در کشور سابقه نداشته. البته در گذشته‌ها و در تاریخ چرا؛ مواردی به حسب زمان، شبیه اینها بوده؛ اما در قرون اخیر سابقه نداشته. کشور را شما به اینجا رساندید. کشور باید پیش برود. ما هنوز در قدمهای اولیم، در آغاز راهیم. من گفتم؛ یکی از خاصیت‌های بزرگ انقلاب، الگوسازی است. شما میتوانید این هدف را دنبال کنید که برای جوامع اسلامی يك الگو درست کنید؛ بگوئید آقا اینجوری میشود حرکت کرد، اینجوری میشود رسید؛ این ممکن است.

خب، تشکلهای دانشجویی طبعاً نقش دارند. اولین توصیه‌ای که من به مجموعه‌ی تشکلهای دانشجویی که در زمینه‌های مسائل دانشجویی و کشور و انقلاب و همه چیز فکر میکنند، دارم، این است: شما وقتی نگاه میکنید به جبهه‌ی معارض، یعنی استکبار، جبهه‌ی ظلم، جبهه‌ی سرمایه‌دارهای کلان بین‌المللی، کارتلها، تراستها و و و، به



چشم يك جبهه به آنها نگاه كنيد. يك جبهه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ای وجود دارد در مقابله‌ی با انقلاب اسلامی، که يك انقلاب معنوی و دینی و فرهنگی و اعتقادی است. وقتی به چشم يك جبهه‌ی به‌هم‌پیوسته به اینها نگاه کردید، خیلی از کارهای اینها معنای واقعی خودش را نشان میدهد. این مسئله، وظیفه‌ی دانشجو یا تشکلهای دانشجویی را مشخص میکند.

فرض بفرمائید در کشور ترور اتفاق می‌افتد؛ شهید علی‌محمدی، شهید شهرباری، شهید رضائی‌نژاد را ترور میکنند. خب، این يك کار تروریستی است. يك وقت به این مسئله به چشم يك عمل تروریستی ضد امنیتی نگاه میکنیم؛ خب، انسان غصه هم میخورد؛ چند تا دانشمند ما مورد اصابت جنایت دشمن - يك چند تا تروریست - قرار گرفتند. يك وقت نه، با همان چشم جبهه‌ای نگاه میکنید: این يك حرکت در مجموعه‌ی حرکت‌های خصمانه‌ی علیه نظام اسلامی است. مثلاً در جبهه‌ی جنگ مرزی با عراق - که هشت سال جنگ داشتیم - يك جا اگر چنانچه توپخانه‌ی دشمن کار کند، معنایش این نیست که دشمن با اینجای بالخصوص کار دارد؛ این معنایش این است که این يك حرکتی است که دشمن دارد اینجا انجام میدهد، احتمالاً برای اینکه شما حواستان به اینجا منعطف شود، او به يك جای دیگر حمله کند - به قول خودشان حرکت‌های پشتیبانی، که این در واقع حيله است - یا برای این است که رزمنده‌ی ما را در اینجا تضعیف کند تا مثلاً بتواند يك حمله‌ی سراسری انجام دهد. وقتی با این چشم نگاه میکنید، معلوم میشود که دشمن به دنبال کوبیدن حرکت علمی در کشور است؛ یعنی یکی از حلقه‌های توطئه‌ی دشمن این است. چند تا حلقه‌ی به‌هم‌پیوسته وجود دارد؛ مثلاً حلقه‌های تحریم اقتصادی، ترویج ابتذال، ترویج مواد مخدر، کارهای امنیتی، ایجاد ترلز در مبانی و مسائل اعتقادی؛ چه اعتقاد به اسلام، چه اعتقاد به انقلاب. اینها حلقه‌های گوناگون به‌هم‌پیوسته است؛ یکی از این حلقه‌ها هم - که مکمل این زنجیره است - کوبیدن حرکت علمی در کشور، با ترساندن دانشمند ما، با حذف دانشمند ماست. با این چشم به قضیه نگاه کنیم.

اگر چنانچه به مجموعه‌ی دشمن به چشم يك جبهه‌ی مستمری که وظائف را تقسیم کردند، نگاه کنیم، آن وقت احساس مسئولیت ما در هر قضیه‌ای شکل تازه‌ای به خودش میگیرد. حالا در همین قضیه‌ی این ترورها، من عقیده‌ام این است که بچه‌های تشکلهای دانشجویی در این قضیه کوتاه آمدند؛ یعنی کم‌عملی نشان دادند. باید این قضیه را بزرگ میکردید. البته نه اینکه بزرگ کنید - چون خودش بزرگ است - همان جور که هست، منعکس میکردید. ما حتی ندیدیم تشکلهای ما پوستر این شهدا را هم چاپ کنند، منتشر کنند، پخش کنند، یادمان اینها را نگه دارند. نه، این موضوع اصلاً نباید فراموش شود؛ این کار کوچکی نیست.

مسئله‌ی علم در کشور، يك حلقه‌ای است از آن زنجیره، که این حلقه درست متوجه به آن نقطه‌ی اصلی و اساسی است که ما ده دوازده سال است داریم این را دنبال میکنیم. گفتیم «العلم سلطان»؛ علم، اقتدار است؛ هر کسی که دارای علم و دارای این اقتدار شد، طبق این روایت، «صال»؛ میتواند بر محیط جهان حکمفرمائی کند، یعنی اهداف خودش را دنبال کند؛ هر کسی مالک آن نشد، «صیل علیه»؛ (4) یعنی بر او حکمفرمائی خواهد شد. این منطق ماست در این حرکت علمی ده پانزده ساله. الان خوشبختانه تا حدود زیادی هم این حرکت علمی در کشور به ثمر رسیده. میخواهند این را متوقف کنند؛ خب، در مقابل این باید حساسیت نشان بدهید.

پس نگاه به دشمن باید يك چنین نگاهی باشد: نگاه حرکت جبهه‌ای دشمن. آن وقت حمایت اینها از برخی جریانها، حمله‌ی اینها به بعضی از جریانها، دخالت اینها در بعضی از مسائل داخلی کشور، همه معنا پیدا میکند؛ معلوم میشود که هدف چیست. این مسئله ایجاب میکند که ما نسبت به کارهای اینها هوشیار باشیم.

یکی از چیزهائی که من می‌خواهم بخصوص به تشکلهای دانشجویی توصیه کنم، این است که به طور جدی به کارهای فکری و فرهنگی برنامه‌مند و هدفمند و عمیق بپردازند. يك وقت هست که دشمن به عرصه‌ی دانشگاه تهاجم آشکار میکند؛ اینجا شما باید حضور آشکار داشته باشید؛ مثل مسائل دوره‌ی فتنه 88 و امثال اینها. يك وقت هست که نه،



آنچنان تهاجم آشکاری وجود ندارد؛ اینجا بایستی حضور مجموعه‌های دانشجویی، حضور عمیق فکری باشد. درباره‌ی مسائل کلامی، درباره‌ی مسائل اخلاقی، درباره‌ی مسائل تاریخی، درباره‌ی مسائل انقلاب باید کار عمیق بکنید. درباره‌ی مسائل گوناگون کشور - مثل همین چیزهایی که دوستان گفتند - کار کنید. فرض کنید شما درباره‌ی بانک مرکزی، درباره‌ی نظام سلامت، درباره‌ی مسئله‌ی جهاد اقتصادی تحقیق میکنید؛ این بسیار خوب است، اما به اینها اکتفاء نشود. درباره‌ی مسائل کلامی، کارهای عمیق انجام بگیرد. درباره‌ی مسائل سیاسی کشور، کارهای غیر احساساتی انجام بگیرد. البته احساسات چیز خوب و پاکی است و من به هیچ وجه مخالف ابراز احساسات و مخالف تحرك احساساتی بخصوص جوانها نیستم؛ نه ممکن است، نه مطلوب است که احساسات فروکش کند؛ لیکن دور از مقوله‌ی احساسات، تأمل و تفکر و تعمق در مسائل گوناگون، از جمله در مسائل سیاسی، لازم است.

یکی از چیزهایی که من بجد توصیه میکنم، پرهیز از ابتذال در کارهای فرهنگی و هنری است؛ مراقب باشید. من نمونه‌هایی از این مسئله را سراغ دارم؛ البته نه حالا، حدود هفده هجده سال قبل. من همان موقع اطلاع پیدا کردم که يك مجموعه‌ی دانشجویی در دانشگاه در بعضی از مراسمشان رگه‌هایی از ابتذال وجود دارد. همان وقت به آنها پیغام دادم - با ما هم بی‌ارتباط نبودند - خب، توجهی نشد. بعد هم دنباله‌های خوبی پیدا نکرد. از ابتذال فرهنگی، ابتذال اخلاقی شدت پرهیز شود و با آن مواجهه بشود. امروز یکی از سیاستهای دشمن، ترویج ابتذال است. با این سیاست استکبار مبارزه کنید. همین طور که آنها تحریم اقتصادی را برنامه‌ریزی میکنند، همین طور ترویج ابتذال را برنامه‌ریزی میکنند - این ادعای شعارگونه نیست؛ این ناشی از اطلاعات است؛ ما اطلاع داریم - می‌نشینند طراحی میکنند، برنامه‌ریزی میکنند؛ میگویند برای شکستن مقاومت جمهوری اسلامی، باید بین جوانها ترویج ابتذال کرد؛ یعنی به قضایا ماهیت سیاسی میدهند. خب، با این بایستی مواجهه کرد، مقابله کرد؛ البته مقابله‌ی صحیح، که این يك نوع ایستادگی بسیار ارجمند در مواجهه‌ی با نقشه‌های استکبار است.

يك توصیه‌ی دیگر ما هم این است که تشکلهای دانشجویی با هم همفکری و همکاری و همدلی نشان بدهند. حالا من نمیخواهم يك چیزی را حتماً يك پیشنهاد قطعی بکنم، اما به نظر آدم میرسد که مثلاً يك مجمع هماهنگ کننده‌ای بین این تشکلهای وجود داشته باشد تا تشکلهای همجهت پیش بروند. البته جهت‌های کلی تقریباً با هم یکسان است، خوب است. نمیخواهیم هم بگوئیم که این تشکلهای با مختصات که هر کدام دارند، بایستی این مختصات را همه يك کاسه کنند؛ نه، تنوع و مختصات گوناگون در تشکلهای هیچ ایرادی ندارد؛ منتها در جهتگیری‌ها، در پیشرفت به سمت اهداف انقلاب، يك هماهنگی انجام بگیرد تا بتوانید بر محیط دانشجویی اثرگذاری کنید. تشکلهای باید بتوانند بر محیط دانشجویی اثرگذاری کنند. خوشبختانه محیط دانشجویی محیط خوبی است. نه اینکه در محیط دانشجویی اشکال نیست، انحراف نیست، خطا نیست، لغزش نیست؛ کجا نیست؟ در مقدس‌ترین مجموعه‌ها و محیطها هم بالاخره انسان يك لغزشهایی سراغ دارد یا مشاهده میکند؛ اما مجموعاً محیط دانشجویی، محیط پرنشاط، پرتحرک و بر روی هم دینی و معتقد و پایبند به مبانی به حساب می‌آید؛ این چیز خیلی مغتنمی است. محیط دانشجویی ما اینجوری است؛ از این باید استفاده کرد، روی این محیط باید تأثیرگذاری کرد، باید جهتگیری درست داد.

يك توصیه‌ی دیگر ما هم این است که هم مسئولان دانشگاهی کشور و هم تشکلهای سعی کنند نسبت به همدیگر مداخلات و همراهی و همکاری داشته باشند. مواردی آدم می‌شنود که این همکاری‌ها یا وجود ندارد یا تعارض وجود دارد؛ که خب، بعضی از حوادث هم پیش می‌آید، که یکی از دوستان به قضیه‌ی بوشهر و اینها اشاره کردند. باید همکاری بکنند، باید همدلی بکنند؛ چون هدفها یکی است؛ اهداف انقلاب است. مسئولین دارند زحمت میکشند، تلاش میکنند، واقعاً عرق میریزند - آدم می‌بیند دیگر - فکر میکنند؛ به قدری که به ذهنشان می‌آید، به قدری که توان دارند، دارند تلاش میکنند. این جوانهای تشکلهای هم، همه باانگیزه، پرنشاط و پاکیزه‌اند. خب، این مجموعه‌ها



باید به همدیگر کمک کنند. در مورد علوم انسانی که صحبت شد، این نکته را من عرض بکنم؛ آنچه که ما در باب علوم انسانی گفتیم و من تکرار میکنم، همان چیزی است که عرض شد: ما بایستی در علوم انسانی اجتهاد کنیم؛ نباید مقلد باشیم. اما حالا فرض کنید که فلان رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه حذف بشود یا حذف نشود یا کم بشود؛ من روی این چیزها هیچ نظری ندارم. من نه نفی میکنم، نه اثبات میکنم؛ یعنی کار من نیست، کار مسئولین است. ممکن است مصلحت بدانند بعضی از رشته‌ها را حذف کنند یا نکنند؛ حرف من این نیست؛ حرف من این است که در باب علوم انسانی کار عمیق انجام بگیرد و صاحبان فکر و اندیشه در این زمینه‌ها کار کنند. خب، به نظرم وقت هم تمام شد. حرفهای ما هم آنچه که لازم میدانستیم عرض بکنیم، تمام شد. ان شاء الله خداوند شماها را حفظ کند.

پروردگارا! تو را به اولیائت سوگند میدهم، برکات و تفضلات خودت را بر این جوانهای ما نازل کن. پروردگارا! محیط جوان در کشور ما را روزبه‌روز به اهداف و آرمانهای اسلامی نزدیکتر کن. پروردگارا! به حق محمد و آل محمد، آرزوها و آرمانهای این جوانها را تحقق ببخش. به مسئولین کشور و به همه‌ی ما توفیق عنایت کن تا بتوانیم در جهت این آرمانها قدمهای بلند برداریم. پروردگارا! تشکیل جامعه‌ی اسلامی و یک کشور اسلامی به تمام معنا را به این جوانهای عزیز ما برأی العین نشان بده. ارواح طیبه‌ی شهدا و روح مطهر امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود کن. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

1) وسائل الشیعه، ج 27، ص 27

2) رعد: 17

3) فصلت: 30

4) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج 20، ص 319